

"ولایت سوم" - "رایش سوم"

آنچه در ایران می گذرد از روی "رایش سوم" کپی برداری شده

شواهد نشان می دهد که یک تیم تحقیقاتی در ایران، طرح ولایت سوم را از روی دوران حکومت هیتلر و "رایش سوم" کپی برداری کرده و مبنای سازماندهی بسیج، سرکوب داخلی و ماجراجویی منطقه ای قرار داده است. در این طرح "سلاح اتمی" به پرچم استقلال ملی تبدیل شده و دوران پرحادثه ای در پیش است. رسوخ در ارگان های نظامی- مافیائی حاکمیت چنان گسترده و عمیق است که ماموران به ماهی در میان اقیانوس تبدیل شده اند. تنها از طریق نشانه ها می توان حدس زد بزرگترین سازمان های جاسوسی و هدایت کننده استراتژیک جهان سرمایه داری، ایران را به ورطه نابودی می برند.

بخش دوم ترجمه کتاب "هیتلر و آلمان ها" وقتی با آنچه در جمهوری اسلامی می گذرد مقایسه می شود نه تنها حیرت آور، بلکه هولناک است. نه یک جمله، بلکه یک کلمه نیز از این بخش حذف نشده و با دقت بسیار همانچه در اصل کتاب تحلیلی مورد بحث بوده ترجمه شده است. آنقدر شباهت ها زیاد است که نیاز به هیچگونه توضیح در متن ترجمه هم احساس نشد، تنها کلماتی و شعارهایی را با رنگ قرمز و با هدف جلب توجه بیشتر خواننده متن و مقایسه آن ها با کلمات، برنامه ها و شعارهای مشابه در جمهوری اسلامی برجسته کرده ایم. این شباهت ها چنان است که گوئی در سال های اصلاحات، یک گروه ورزیده مطالعاتی، دوران قبل و بعد از روی کار آمدن هیتلر و نازی ها در آلمان را بررسی کرده و سرانجام طرحی را برای اجرا تهیه و در اختیار کسانی در بیت رهبری و مافیائی که در آنجا منزل کرده گذاشته تا گام به گام آن را عملی کنند. شاید دو سال پیش، وقتی امثال دکتر عباسی، بعنوان استاد دانشگاه امام حسین سپاه پاسداران، حرف هایی را که در داخل سپاه و در کلاس های درس دانشگاه امام حسین می زد بیرون آورده و روی سی دی در جامعه پخش شد، کسی آن سخنان را چندان جدی و عملی نگرفت، اما اکنون باید آن را جدی گرفت. نه فقط سخنرانی های دکتر عباسی، که حرف های مصباح یزدی، نه فقط مصباح یزدی که حجت الاسلام "ذوالنور" در قلب بسیج و نه تنها حرف های این عده، که سخنان و وعده های رهبر که به گفته خویش طرح اونیفورم واحد را برای سراسر ایران تهیه کرده است.

حزب شبه نظامی "آبادگران" که فرماندهان سپاه و بسیج آن را می گردانند و حتی بموجب اخبار تقلب های انتخاباتی 300 هزار نیروی سازمان یافته - با 150 هزار تومان حقوق ماهیانه- را در اختیار دارد، می تواند و وظیفه صاف کردن جاده ای را دارد که سازمان جوانان سوسیال ناسیونالیست آلمان برای هیتلر صاف کردند. آنها را با شعار عدالت و فساد ستیزی بسیج کرده اند، اما آن ها که بسیج کننده اند، خود بنیانگذار و سکان دار فاجعه اقتصادی- اجتماعی ایران اند. برای جلوگیری از تحولات بنیان کن، چاره را در همان راه حل دیده اند که هیتلر و سوسیال ناسیونالیست های وابسته به سرمایه داری بزرگ آلمان برای جلوگیری از یک انقلاب عمیق اجتماعی در آلمان دیدند.

همین جریان فاشیستی سلاح اتمی و فن آوری هسته ای را تبدیل به پرچم استقلال ملی کرده و وعده جهان گشائی اسلامی در منطقه را می دهد. فرمانده سپاه پاسداران از طرح 15 میلیون بسیجی سخن می گوید و این یعنی حزب شبه نظامی سراسری در جمهوری اسلامی. این بسیج از کارخانه می خواهد شروع شود و تا دبیرستان ها ادامه یابد. در بیمارستان ها، دانشگاه ها، کارخانه ها، ادارات، مساجد محلات و... می خواهند آن ها را حافظ نظمی کنند

که برای جلوگیری از قیام و شورش ملی بدان نیازمندند. همانگونه که ماجراجویی جهانی و آوردن شبیح امریکا بر فراز آسمان ایران نیازمند آن هستند. شرایط و روندی که طی می شود را باید بسیار جدی گرفت. نه به آن دلیل که ما می گوئیم، بلکه بدان دلیل که جدی است. بخش دوم مقاله تحلیلی هیتلر و آلمان را بخوانید و با رویدادها و اخبار دوران اخیر ایران مقایسه کنید. یقین داریم که نگرانی ما را تأیید می کنید.

"هیتلر و آلمان‌ها" نوشته پی‌یر آنجل بخش دوم

طبقات سنی البته طبقات اجتماعی محسوب نمی شوند. نسل جوان تابع همان شکاف ها و تقابل هایی است که پدران و مادران او هستند. با این حال باید پذیرفت که بخش وسیعی از جوانان آلمانی، حتی پرولتاری، جذب تبلیغات نازی ها شدند. برخلاف مجموعه طبقه کارگر که عمدتاً در حزب سوسیال دمکرات و حزب کمونیست آلمان گرد آمده بودند یا به آنان رای می دادند، نسل جوان کارگر که تجربه نسل قبلی را نداشت در دام نازیسم قرار گرفت. در واقع هیتلر این توانایی را داشت که جوانان دارای خاستگاه های اجتماعی متفاوت را در سطح میلیونی به سوی خود جذب کند و تحت تاثیر قرار دهد. از ابتدای سده نوزدهم جوانان آلمان چندین بار تلاش کرده بودند که با آزاد کردن کشور از نفوذ خارجی، خود را نیز آزاد کنند. اما هر بار به واسطه غلظتین به ناسیونالیسم و نژادپرستی آنان به راهی ارتجاعی افتاده بودند.

یک سده بعد، جنبش دانشجویی "پرنندگان مهاجر" می خواست خود را از زیر بار بورژوازی داخلی بیرون بکشد و به "طبیعت" بازگردد. اما دوباره شونیسیم کار خود را کرد. واقعیت آن است که سوسیال دمکراسی در دوران جمهوری وایمار¹، علیرغم آن که وارث سنتی طولانی و درخشان بود چشم اندازی برانگیزاننده به جوانان ارائه نمی داد. نخستین سازمان های جوانان سوسیال دمکرات هر چند متحول و مبارزه جو بودند، اما رهبری حزب سوسیال دمکرات قدرت خود را برای منحرف کردن آنان از سیاستی فعال به کار گرفت. سیاستی که در نتیجه آن جوانان به سمت ایجاد اپوزیسیون چپ داخلی در درون حزب سوق داده می شدند. حزب از میان جوانان معتدل تر کادرهای آینده خود را برمی گزید.

اگر چه حزب نازی نتوانست از میان هواداران بزرگسال احزاب کارگری و مارکسیست نیرو به سمت خود جذب کند، اما در میان جوانان پرولتاری موفقیت هایی بدست آورد. (رجوع کنید به بخش نخست این ترجمه در شماره گذشته راه توده). ما به نقش معلمان و آموزگاران اشاره کردیم که اکثریت آنان قبل از آن که نازیست شوند غالباً ناسیونالیست و نژادپرست بودند. فرزندان سوسیالیست ها و کمونیست ها سخت می توانستند خود را از زیر اثر تعلیمات این آموزگاران بیرون بکشند. ضمن آن که جوانان دارای خاستگاه کارگری خود تجربه مزدبری طولانی نداشتند. از سوی دیگر مگر جز این بود که نازی‌ها خود را "حزب کارگری و سوسیالیست" می نامیدند و مدعی بودند که در ورای تمایزات طبقاتی از منافع مردم آلمان در

نظام سیاسی آلمان تا قبل از انقلاب 1918، که مستقیماً تحت تاثیر انقلاب 1917 در روسیه قرار داشت، نظام سلطنتی بود که به "رایش دوم" معروف بود. (1871-1918). پس از انقلاب 1918 در این کشور نظام جمهوری برقرار شد که به "جمهوری وایمار" معروف است و تا 1933 - سال پیروزی هیتلر - ادامه یافت. دوران پس از آن تا 1945 یعنی سال شکست آلمان و مرگ هیتلر به "رایش سوم" معروف است. آنچه در مورد "جمهوری" و ضعف های آن در این قسمت از کتاب آمده مربوط به این دوران (1919-1933) است که در طی آن شرایط پیروزی نازیسم در آلمان بتدریج نضج گرفت.

مجموع خود دفاع می کنند؟ قبلا دیدیم که برای بسیاری از جوانان پیوستن به سازمان جوانان نازی به معنای ایجاد امنیت و آرامش و رهایی از نگرانی های زندگی روزمره در شرایط وخیم بحران بود.

از سوی دیگر در دوران سلطنت، سیاست نظامی گرا کردن جوانان بشدت دنبال می شد و تنها کارل لیبکنشت (رهبر اسپارتاکیست ها که بعدا اعدام شد) توانست گروه معدودی از آنان را با روحیه انترناسیونالیسم و سوسیالیسم پرورش دهد. در تمام این دوران همه وسایل به کار گرفته می شد تا در میان جوانان **اطاعت، شوونیسم و بیگانه ستیزی** رواج داده شود. از همان ابتدای جمهوری، راست وسیع ترین تلاش را برای جلب جوانان آغاز کرد. الگویی که راست ها به این جوانان ارائه می دادند همان "**سرباز قهرمان جنگ جهانی**" بود. **راست ها** با برانگیختن احساسات، **میل به عمل** و ماجرا را در جوانان دامن می زدند و **روحیه انتقادی** را بنام خصلتی غیرآلمانی **تحقیر** می کردند. وحدت ملی همراه با شعار "ایثار ملی" از واژگانشان حذف نمی شد. آنان یکنواختی و ملالت جمهوری "یهودزده" را بباد انتقاد می گرفتند و با سرزنش مدام "دشمنان"، ادعا می کردند که "آلمان نوین" در **سنگرهای جنگ** زاده شده است.

سازمان جوانان هیتلری در سال 1926 تاسیس شد و بنظر می رسید برای پشت سر گذاشتن سازمان جوانان سوسیالیست کارگری که 100 هزار عضو داشت کاری دشوار در پیش دارد. اما بخش مهمی از جوانان سوسیال دمکرات که از افق ناروشن و بیش از آن، از بی عملی که در مبارزه ضدفاشیستی به آنان تحمیل شده بود ناامید شده و مراکز مقاومتی در برابر کمیته رهبری حزب ایجاد کرده بودند از حزب اخراج می شدند و سازمان هایشان منحل می شد. فعال ترین آنان به سازمان جوانان کمونیست می پیوستند. با اینحال اکثریت این جوانان را کسانی تشکیل می دادند که به ارتجاعی بودن لیبرالیسم حاکم اعتقاد داشتند و این امر کار عوامفریبی هیتلری ها را آسان می کرد. بسیاری از آنان باور می کردند که نازیسم دارای **روحیه انقلابی** است زیرا که به خیال آنان در برابر قدرت حاکم ایستاده است. سردرگمی که در اذهان بوجود آمده بود این جوانان را بدان سو سوق می داد که تحقق مجموعه خواسته های مربوط به عدالت اجتماعی، استقلال و عظمت ملی را در نازیسم بیابند. زبان مستقیم و رک نازی ها، توسل آنان به عمل، استدلال های ساده فهم، برابری ظاهری میان آنان، روحیه رفاقتی که ادعای آن را داشتند، شبه رمانتیسم و بازی های احساسی که بدان دست می زدند، همگی این جوانان را جذب خود می کرد. بسیاری از اعضای حزب نازی از سنین پایین بود: در سال 1931، 38 درصد اعضای این حزب بین 18 تا 30 سال داشتند در حالی که این نسبت در حزب سوسیال دمکرات کمتر از 20 درصد بود. به گفته برخی از تاریخ دانان 70 درصد اعضای سازمان جوانان نازی کمتر از 30 سال داشتند و بخش عمده آنان از خانواده های دارای خاستگاه کارگری بودند.

برخلاف احزاب سنتی، نازی ها افراد جوان و فعال را به راحتی در **مقام های مسئولیت** دار قرار می دادند. بدینسان نازیسم جوانان را با "رادیکالیسم" خود، با روحیه "انقلابی" که ادعا می کرد، با ابراز بیزاری از خودخواهی و تبختر کاست دارای امتیاز، با بی توجهی به قواعد و سنت های فرسوده، با تحقیری که برای "جمهوری" بی خاصیت و پرتعیض داشت، جذب خود می کرد. نازی ها بسیار قبل از آنکه به قدرت برسند یاد گرفته بودند چگونه بهترین خصائل نسل جوان را به خدمت گیرند: روحیه ایثار، شهامت و پایداری در راه يك آرمان که ماهیت واقعی آن تنها بتدریج و برای اقلیتی اندك که دقیق و حساس بودند آشکار می گردید. جذب جوانان به ایده های نازیسم از این رو نیز سهل شده بود که نازی ها پیشدواری های دراز مدت جامعه آلمانی را به خدمت گرفته و تشدید می کردند و ضمنا اجازه **هیچگونه بحث واقعی** و جدی درباره آن را نمی دادند. "جمهوری" و دمکراسی که در تضادهای لاینحل

فرورفته و زیر بمباران ارتجاع قرار گرفته بود دیگر نمی توانست آن مردمی را بخود جذب کند که بحران آنان را به ستمگرانه ترین شکل به تازیانه بسته بود.

بخشی از این جوانان کارگر و روشنفکر به سوی کمونیسم جلب می شدند. اما کارزار وحشتناکی که همه احزاب و رسانه‌های جمعی - به اضافه پناهندگان روسی و بالتیک - بر علیه کمونیست‌ها به راه انداخته بودند، این گرایش را ناکارا می کرد. اشتباهات، سکتاریسم و تک روی حزب کمونیست آلمان بقیه کار را انجام داد.

جوانان نومید و پریشان دیگر می پذیرفتند که بی نظمی، فساد، دشواری های روزمره همگی ناشی از دموکراسی است. این جوانان در ایدالیسم کودکانه خود آرزوی جامعه‌ای هماهنگ و نظم یافته را می پروراندند که باید برای دستیابی به آن بهایی سنگین پرداخت، یعنی بهای اجبارهای ناگزیر و ایثار بی اندازه. آنان این شعار نازی ها را باور کرده بودند: "تو هیچ نیستی، ملت تو همه چیز است". آنان باور کرده بودند که بحث آزاد و **مباحثات پارلمانی** و راجی بی حاصل و بازی های بی نتیجه است. گفته می شد آنچه به حساب می آید عمل است و هیئتلر طرفدار عمل. او فرمان می دهد و جوانان صرفنظر از هر خطری که در برابرشان باشد و هر تلاشی که لازم باشد بدان دست زنند، با شور و شغف آن را اجرا می کنند: "**هیئتلر فرمان بده، ما اطاعت می کنیم**". این قلب هایی که نیاز به ایمان به شکست ناپذیری يك نجات بخش داشتند مفهوم تردید را نمی فهمیدند! جوانان اسطوره برابری نازی ها را باور کرده بودند، برابری که بر ظواهر گول زننده قرار داشت: یونیفورم و لباس متحدالشکل، اردوگاه هایی که همگان بدان راه داشتند، شعارها و تمثیل ها. نازی ها به جوانان می گفتند: "نه پول جیب تو و نه لباس یا خاستگاه اجتماعی توست که از تو يك فرمانده می سازد، بلکه کار و ایمان توست". نازیسم توهم برقراری يك "سوسیالیسم آلمانی واقعی" را پدید آورده بود، بدون آن که از تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی کمترین سخنی بگوید. **جمله پردازی ها و مبارز طلبیدن** های آلوده به ظاهرا انقلابی بر محافظه کاری شدید و عمیقی که نازیسم بر مبنای آن قرار داشت سرپوش می گذاشت. رادیکالیسم زبانی میوه خود را داد. بسیاری از جوانان متقاعد می شدند که نازیسم، آلمان را آزاد و عدالت اجتماعی را مستقر خواهد کرد. بی اخلاقی، دیوانه گری، ادعای رفتن تا به انتها به هر قیمت و هزینه، برای بسیاری از جوانان وثیقه انقلابی نازیسم تلقی می شد.